



# ماجرای چوب دستی

سرور کتبی ○ تصویرگر: عاطفه شفیعی راد



پری کوچولو دوتا بال کوچک داشت؛ و یک چوب دستی بلند. پری هر روز این طرف می‌پرید. آن طرف می‌پرید. چوب دستی اش را تکان می‌داد و گل گل گل همه جا را پر از گل می‌کرد. سیب سیب سیب، درختان را پر از سیب می‌کرد. شُر شُر شُر، چشمه‌ها را پر از آب می‌کرد.

یک روز پری کوچولو چوب دستی اش را برداشت تا هوهو، باد را صدا بزند که الاغی از راه رسید و چوب دستی اش را قاپید. پری فریاد زد: «چه کار می‌کنی؟ صبر کن. بایست.»

الاغ صبر نکرد. دوید و رفت و پشت یک درخت، چوب دستی را تکان داد و گاه گاه کاه، درخت را پر از کاه کرد.



بعد چرخى دور خودش زد و يونجى يونجى يونجى، زمين را پر از يونجه كرد.  
بعد دوباره يونجى يونجى يونجى، باز هم يك خروار يونجه روى زمين درست  
كرد. دور و بر الاغ مثل دريائى يونجه شد. يونجه‌ها از قد الاغ بلندتر بودند. الاغ  
پريد و شروع كرد به خوردن؛ اما كمى بعد حس كرد نفسش بالا نمى آيد. دور و بر  
الاغ پر از يونجه بود. راست يونجه، چپ يونجه، بالا يونجه، پايين يونجه.  
الاغ داشت در دريائى يونجه غرق مى شد. داد زد: «عر... عر... كمك، كمك.»  
كسى صدايش را نشنيد. بلندتر داد زد: «كمك؛ كمك.»  
پرى ايستاد. گوش داد. صدائى الاغ بود. پرى داد زد: «كجايى؟»  
الاغ گفت: «اين جا. توى يونجه‌ها. كمك، كمك، عر...»  
پرى نگاه كرد. ديد چه خبر است! داد زد: «چه كار كردى؟ اين همه يونجه!»  
الاغ نفس نفس زد: «كمكم كن. كمكم كن.»  
پرى گفت: «چوب دستى كو؟»  
الاغ ناله كرد: «نمى دانم. شايد نزديك درخت بيد.»  
پرى بالا پريد. پايين پريد. اين طرف را گشت. آن طرف را گشت تا چوب دستى  
را پيدا كرد. چوب دستى را تكان داد و هووووپ هووووپ هووووپ، هرچه كاه و  
يونجه بود، جارو كرد. الاغ نفس راحتى كشيد و از جا بلند شد. پرى چوب دستى  
را تكان داد و هووهوو، باد را صدا زد. الاغ گفت: «پس من چى؟»  
پرى چوب دستى اش را تكان داد و يونجى يونجى، يك باغچه‌ى كوچولو پر  
از يونجه درست كرد. الاغ رفت در باغچه؛ نشست و يونجه خورد.

